

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بودن خواست که چشمتی بمشاهده جمال حضرت مشرف شده است اول در وی
بکتاب وی گفته که وقتی که روح مرا عروجی واقع شد از قالب منسلخ گشت سیزده
روز چنان بماند که بقایا مد و قالب دین سیزده روز چون مرده افتاده بود
و هیچ حرکتی که چون روح بقایا مد و قالب دین سیزده روز داشت که چند روز
افتاده است دیگران که حاضر بودند گفتند که سیزده روز است تا قالب تو چنین
افتاده است و از شعاری است که در کتاب محبوب درج کرده است این را باقی
عزیز **رباعی** یا با جگر بختی و فدا بصر **استیضه** بختی یک وقت است
ناجیت صبر خاطر با قری **اف** انا هیک وانت لی فی نظر **و** این را باقی
پهلوان قیل است **ک** کافر شوی زلف نگار سپی **م** مؤمن شوی رعایا یزد
در کفر میا و زو میا این منکر **ن** ناعزت با رواققا ره پسته **رباعی**
بی تو نظری نیست مراد کادی **بی** دوی تو خوش نیاید هرگز زاری **د** دلیغ
رضای چون تو پیا یاری **پ** پدا و نهال روی تو دیدم یاری **پ**
بی تو بهشت باید مری رضوان **ق** قی تو زو زنجیل و میجوان **با** با تو تو تو
دار رضوان **ب** بالطف تو دوزخ همه و روح و پیمان **و** این شعر پهلوان قیل
است قلی وانت فیه جیب **و** لستم القلوب انت طیب **ل** لیسخ قلب نیچیک صد
غیر که احاطه است طیب **ا** انت سقوی و صحتی و شفائی **و** بلال الموت الحیره
طیب **و** اذا ما نظرت فی بطن عن فادی واعی **ط** طیب **ل** لک سری و صحتی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وصحبی ساجد و شاهد و مانی ضیبت عمر وی سفت و سه سال
بوده است و در روز عید یاضی سته حسین و ستمانه از دنیا رفته است و قبر
وی در کربلا است **شیخ سیف الدین حمزی قزوینی** وی از خلفای شیخ
الدین کبری است بعد از تحصیل و تکمیل علوم خدمت شیخ آمد و زیارت بافت
در اوایل که ویرا بخدمتی نشانند دلد بعین دوم بدر خلوت وی آمد و نکشت
مبادله در خلوت وی زد و آواز داد که ای سیف الدین **ش** شرم غم را غم سازگار
تو معشوقی ترا با غم چراست **ر** رنجیز و پیوند ای نگاه دست وی گرفت
و از خلوت بیرون آورد و بطن بخارا روانه گردانید و حتی بلی شیخ **س** سینه
از خطای کین می کشانده بود ندش زفاف با اصحاب گفت است که امشب بلدت
مشروع شد شغال خواهیم نمود شما نیز در موافقت ترک ریاقت کنید و مرا
و اسود کی بر سر بیچون حضرت شیخ این بگفت شیخ سیف الدین آن شب این
بر کربلا نکرد و بر خلوت شیخ با بستاد چون وقت صبح شیخ بیرون آمد
دید گفت ماهه گفته بودیم که امشب بلدت و حضور خود مشغول باشی
باین ریاقت خود را در رنج انداختی گفت شما فرمودید که هر کس بلدت و حضور
خود مشغول باشی کربلا این ریاقت خود را در رنج مرا هیچ لذتی و لذتی نیست
که بر آستان حضرت شیخ بخدمت ایستم شیخ فرمود که بشارت باد ترا که سلطان
در کربلا با او بود و در روزی یکی از سلاطین زیارت شیخ سیف الدین نمود و